



هنر بولاکی هنوز در رشت زنده است جای که اولین صندوق‌های روسی وارد ایران شد

روز و روزگار صندوق‌سازی

هر وقت خانه مادر بزرگ می‌رفتم، به «زاموک» روی صندوق توجه می‌کردم که مثل الماسی وسط گل میخ‌های رنگی می‌درخشید. هر از گاهی سراغ قفل می‌رفتم که شاید باز مانده باشد و یواشکی در صندوق را باز کنم و دزدکی داخلش را بکاوم. راستی چه در آن داشت که همیشه یک قفل بزرگ روی آن می‌زد و رویش را هم با پارچه ماهوت مشکی که نقش‌های رشتی دوزی داشت، می‌پوشاند؟

افتاده، گل میخ‌هایش بیرون زده و چوب‌های صندوق با رطوبت انبار باد کرده است. چند باری به دیدن «رضا صندوق‌ساز» رفتم تا صندوق مادر بزرگ را برایم تعمیر کند اما دل و دماغ نداشت. همسرش را که از دست داد، دست و دلش دیگر به کار نرفت. با چهره‌ای غم‌زده، گوشه مغازه کوچکش می‌نشست و به سوختن خرده چوب‌های توی پیت حلبی خیره می‌شد و با صدای جرق و جرق زغال‌های نیم‌سوخته، رازهای سر به مهرش را داخل صندوق عروسی خودش جامی گذاشت.

پیشتر مغازه «رضا ظاهر پیما» معروف به رضا صندوق‌ساز، در راسته بازار مسگرها بود. بازاری که به راسته «صندوق‌سازان» نزدیک بود. از وقتی که برای بازگشایی خیابان تختی به سمت صیقلان، راسته صندوق‌سازان را خراب کردند، رضا صندوق‌ساز هم به راسته مسگرها نقل مکان کرد. اما وقتی خریداری برای صندوق نباشد، یک کارگاه بزرگ در یک راسته تجاری به چه دردی می‌خورد. چمدان که جای صندوق را برای خرید عروسی گرفت، رضا صندوق‌ساز هم به کارگاه کوچکی در گاراژ باقرآباد نقل مکان کرد.

برای مادر بزرگ، صندوق قدیمی توی گنجی، یک صندوق معمولی نبود. بیشتر از ۱۰۰ بار شاید هم بیشتر خاطره خرید عروسی‌اش را تعریف کرده بود، از اینکه تو راسته صندوق‌سازان، این صندوق را انتخاب کرده بود. روز عروسی، جوان‌ها بر سر اینکه چه کسی صندوق بخت عروسی را تا خانه داماد بیاورد با هم رقابت کرده بودند. دو جوان، دسته‌های آهنی طرفین صندوق را گرفته بودند و هر کس موقع زمین گذاشتن صندوق در خانه داماد، نخستین نفری بود که روی صندوق می‌نشست، از مادر داماد هدیه می‌گرفت. اما لزوماً حمل‌کنندگان صندوق، دریافت‌کننده هدیه نبودند. هر آن ممکن بود یکی زرنک‌تر، حریف را از روی صندوق پایین بپندازد و خودش جایگزین شود.

هر وقت مادر بزرگ صندوق عروسی‌اش را باز می‌کرد به اندازه سال‌های ازدواجش، خاطره از «صندوق بولاکی» بیرون می‌کشید. هر قواره پارچه یا لباسی که از صندوق بیرون می‌آورد، دقیقاً به یاد داشت که پاکشای کدام فامیل به تازه عروس بوده است.

حالا مادر بزرگ با خاطراتش از این دنیا رفته است و «صندوق اورسی» ته انبار

**هر وقت مادر بزرگ
صندوق عروسی‌اش را
باز می‌کرد، به اندازه
سال‌های ازدواجش
خاطره از «صندوق
بولاکی» بیرون
می‌کشید**